



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

روژاوا: نگاهی از درون

بخش نخست: موفقیت پ. ک. ک در انقلاب سوریه

یحیی مرادی



اردیبهشت ماه 1397

اشاره

واکاوی و ارزیابی واقعیتی تاریخی، سیاسی و اجتماعی به نام «روژاوا»، به دلیل تنیدگی ویژه‌ی آن در کشاکش سیاست‌ها و منافع بین‌المللی و منطقه‌ای، کاری است بس دشوار. از همین روست که بخش عمده‌ی آنچه درباره‌ی این واقعیت مشخص نوشته می‌شود، زبان و لحنی غوغاگرانه دارد که در سیلابی از تصویرها و نمادهای اغراق‌آمیز، خواه در دفاعی حماسی، هیجان زده و آرزومندانه از آن و خواه در کین توزی بنیادبرافکنانه علیه آن، غوطه‌ور است. و باز از همین روست که اغلب این نوشته‌ها، بدون آگاهی از ساخت و بافت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این پدیده، یا بخشی خودخواسته و فرمایشی از ایدئولوژی‌های موجودند و یا خواسته و ناخواسته از سوی گفتمانی غوغاگرانه تسخیر و تصاحب می‌شوند.

سلسله نوشته‌هایی که زیر عنوان «روژاوا: نگاهی از درون» در «نقد» منتشر می‌شوند، هرچند داعیه‌ی واکاوی و نقد سیاسی/جامعه‌شناختی بسنده‌ای را ندارند، گزارش‌های یکی از ناظران همراه با روژاوا و در روژاوا هستند - که حضور و همراهی‌اش در، و با، روژاوا انگیزته‌ی دل‌بستگی او به آرمان‌های یک جنبش رهایی‌بخش است - و می‌توانند، بی‌گمان گامی ضروری در راه چنان واکاوی و ارزیابی ژرف و نقادانه‌ای باشند. - «نقد»

پیش درآمد:

یکی از اساسی‌ترین پرسش‌ها درباره‌ی انقلاب در شمال سوریه، آغاز یا چگونگی رشد اولیه‌ی آن در منطقه‌ی کردستان سوریه یا «روژاوا» [1] است: چه عواملی در موفقیت ابتدایی پ.ک.ک در راه‌اندازی پروژه‌ی «کنفدرالیسم دموکراتیک» مؤثر بودند؟ چه شرایطی بسیج توده‌ای را رقم زد؟ یا مهم‌تر این‌که، کارگزاران اصلی و اولیه‌ی این دگرگونی سیاسی چه کسانی بودند؟

اهمیت این پرسش‌ها برای چپ ایران یا از جهتی عام‌تر برای جنبش‌های دموکراتیک پیش‌رو از آن جهت است که آیا نهایتاً تجربه‌ی «روژاوا» قابلیت مدل‌سازی و اجرا در بافتارهای دیگر اجتماعی را دارد؟ به بیانی ساده‌تر، از پروژه‌ی «روژاوا» چه درس‌هایی را می‌توان آموخت؟ درس‌هایی که شاید پاسخ‌گوی برخی از سوالات اساسی سایر جنبش‌های مدنی در خاورمیانه نیز باشد.

این مقاله زمانی نوشته شد که ارتش اشغالگر ترکیه و باندهای جهادی وابسته به سازمان امنیت ترکیه (MIT) تهاجمی همه‌جانبه به فدراسیون شمال سوریه یا «روژاوا» را آغاز کرده‌بودند، حمله‌ای که به از دست رفتن دست‌کم یکی از سه کانتون «روژاوا» یعنی کانتون عفرین انجامید. تنها ایثار و از خودگذشتگی نیروهای مردمی در آن منطقه نمی‌تواند سرنوشت نهایی، بقا یا امحای پروژه‌ی «روژاوا» را رقم زند. این روزها بیش از هر زمان دیگری، بقای «روژاوا» نه تنها به مقاومت نیروهای درونی آن که به معادلات فرامنطقه‌ای نیز وابسته است. شاید این تجربه درس‌هایی برای دیگران داشته باشد.

انقلاب سوریه و موقعیت پ.ک.ک

عمدتاً در تبلیغات حزبی پ.ک.ک که از «روژاوا» خارج می‌شود، جای چندانی برای تحلیل قیام عمومی مردم سوریه باقی نمی‌ماند. مخرج مشترک تحلیل‌های رسمی حزب درباره‌ی انقلاب مردم سوریه این است: «قیامی بی‌فرجام که محتوایی شوونیستی داشت.» در این تحلیل هم بخش غیرقابل کتمان واقعیت نهفته است و هم بخشی بیان نشده از واقعیت لاپوشانی شده است. قیام مردم سوریه بنا به تمام شواهد موجود تا این لحظه با ناکامی روبرو شده است. از سوی دیگر بخش عمده‌ای از جریان سیاسی‌ای که داعیه‌دار نمایندگی این قیام بودند، با رفتاری شوونیستی حاضر به مذاکره‌ای جدی، با نمایندگان سیاسی اقوام ساکن در سوریه، بر سر حقوق از دست رفته‌ی ملیت‌های درون جغرافیای سیاسی سوریه نشدند. اما بخش کتمان شده‌ی این تحلیل آن است که پروژه‌ی «روژاوا» بدون آغاز قیام سراسری مردم سوریه علیه رژیم اسد واقعیت عینی نمی‌یافت. پروژه‌ی «روژاوا» هم‌بسته‌ی جدانشدنی قیام مردم سوریه بود و خواهد بود.

جالب این است که ضدتبلیغات آژانس امنیت ملی ترکیه، ارتش آزاد، اقلیم خودمختار کردستان عراق (عمدتاً حزب KDP و جریان بارزانی) و دیگر مخالفان پروژه‌ی «روژاوا»، پ.ک.ک و اصولاً بسیج توده‌ای که بنیان این پروژه را گذاشت، جریانی انحرافی، سکتاریست و در برخی تحلیل‌های افراطی‌تر، مزدوران رژیم اسد می‌خوانند. [2] در این تحلیل هم می‌توان بخشی از واقعیت، یعنی همکاری دراز مدت پ.ک.ک با رژیم اسد را که عمده‌تاً چند سال پیش از قیام مردم سوریه ادامه داشت دید، اما بخش دروغین این اتهامات آنجاست که پاسخی به مسأله‌ی ملیت‌ها، خصوصاً ملت کرد، در این تحلیل‌ها داده نمی‌شود. مختصر آن‌که، واقعیت عینی از سوی هر دو طرف ماجرا تا حدی نادیده گرفته می‌شود.

پ.ک.ک و خواست‌های کردهای سوریه

رابطه‌ی پ.ک.ک با رژیم سوریه از زمان مهاجرت عبدالله اوجالان به دمشق تا اخراجش از سوریه چندان پوشیده نیست. **مخابرات** (سازمان امنیت رژیم سوریه) از فعالیت‌های حزب آگاهی کامل داشت و در مواردی کمک‌هایی به اعضای حزب می‌کرد. انتقال کادرهای حزب به لبنان، ارتباط با جنبش فلسطین، اردوگاه‌های آموزشی/نظامی حزب در حلب و دمشق و ... اما خط قرمز واضح رژیم اسد این بود که جنگ شما خارج از جغرافیای سیاسی سوریه است و هرگونه تلاش برای سازماندهی ملت کرد ساکن سوریه ممنوع است!

پ.ک.ک در حالی برای خواست‌های کردهای ترکیه می‌جنگید که در همان زمان بخش عمده‌ای از کردهای ساکن سوریه حتی شهروند رسمی آن کشور هم محسوب نمی‌شدند. نکته اما در این است که برخلاف خواست و نظر پلیس سیاسی رژیم سوریه، پ.ک.ک موفق شد در طول دو دهه حضور نیمه رسمی در سوریه (تا پیش از اخراج اوجالان از سوریه)، برخی از کردهای سوریه را عضوگیری کند. البته نه برای مبارزه علیه رژیم منحن سوریه، که برای جنگ با رژیم اشغالگر ترکیه در باکور (شمال کردستان).

بنابراین سنتا بخشی از مردم کرد سوریه نه تنها پ.ک.ک را می‌شناختند بلکه هوادار سیاسی آن محسوب می‌شدند. البته نباید اغراق‌های حزب درباره‌ی ریشه‌دار بودن شبکه‌های هوادارش در شهرهای کردنشین سوریه را کاملاً باور کرد. برخلاف باور عمومی‌ای که درباره‌ی ملت کرد سوریه وجود دارد، سنت فعالیت و مبارزه‌ی سیاسی [3] پویایی در این منطقه وجود داشته است و پ.ک.ک نه اولین جریان

سیاسی در آنجا بود و نه آخرین خواهد بود. برخلاف موضع پ.ک.ک، جنگ اصلی احزاب و سازمان‌های سیاسی کرد در سوریه نه علیه ترکیه، بلکه علیه رژیم بعث در سوریه بوده است. چراکه آن‌ها دشمن فوری خود را در چارچوب جغرافیای سیاسی خود می‌یافتند. با اینکه دولت‌های منطقه‌ی خاورمیانه در سرکوب حقوق اساسی ملیت‌های تحت قیمومت خود، گاهی با هم همکاری دارند، لیکن نمایندگان سیاسی مختلف این ملیت‌ها اغلب به یکدیگر اعتماد لازم را ندارند و حتی در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند. نباید فراموش کرد که فضای روشنفکری کردهای سوریه، ضرورتاً به پ.ک.ک به عنوان یک بدیل سیاسی یا یک جریان قابل اعتماد نگاه نمی‌کرده است.

فؤاد [4] یکی از فعالین قدیمی مارکسیست شهر عامودا می‌گوید:

«سازمان‌های سیاسی و اصولاً روشنفکران کرد سوریه دلایلی کافی داشتند که به پ.ک.ک نزدیک نشوند. مهم‌ترین دلیل این بود که **مخابرات (سازمان امنیت بعث)** آن‌ها را تحت نظر داشت یا بی‌تعارف بگویم، آن‌ها با **مخابرات** ارتباط داشتند. این روابط امروز بر کسی پوشیده نیست. ما باید راه خود را ادامه می‌دادیم که ضرورتاً همان راه پ.ک.ک نبود.»

بیان این مطلب مطلقاً به معنای به چالش کشیدن تاریخ این حزب نیست، بلکه هدف یادآوری این نکته است که برخلاف اسطوره‌ای که از درون «روژاوا» به بیرون منتقل می‌شود، پ.ک.ک نه اولین تجلی سیاسی خواست‌های ناسیونالیستی کردهای سوریه است، نه به‌طور تاریخی تنها حزب سیاسی فعال و پرهوادارترین حزب تاریخ کردها در آن منطقه. این پرسش مطرح است که چه عواملی به پ.ک.ک این فرصت تاریخی را داد که به تجلی سیاسی رستاخیز ملت کرد در شمال سوریه بدل شود.

انقلاب سوریه

زمانی مردم سوریه علیه استبداد رژیم بعث قیام کردند که عملاً هیچ سازمان یا حزب فعال اپوزیسیون در داخل آن کشور نفوذ توده‌ای و سراسری نداشت. رژیم اسد با ریشه‌کنی بی‌رحمانه‌ی مخالفان متشکل خود، امکان و امید قدرت‌گیری و تاثیرگذاری سیاسی از جامعه‌ی مدنی سوریه را سلب کرده بود. اما پیش‌بینی نمی‌کرد که اعتراضات و سازمان‌دهی نوین سیاسی، بی‌اتکا به احزاب و گروه‌های سیاسی گذشته، گسترش یابد.

می‌توان تصور کرد که شدت سرکوب سیاسی در میان ملیت‌های ساکن سوریه از جمله کردها از جهاتی بسیار شدیدتر از دیگران بود. احزاب و سازمان‌های سیاسی کردی زیر تیغ سرکوب رژیم، عملاً مستهلک شده بودند و مخاطبین خود را از دست داده بودند. در چنین شرایطی بود که انقلاب مردم سوریه از چند شهر فراتر رفت و دامنه‌ی اعتراضات به شمال سوریه نیز کشانده شد. در شهر **عامودا** و همچنین **قامیشلو** مواردی از درگیری نیروهای نظامی با تظاهرکنندگان ثبت شده است. نکته‌ی مهم این است که به نظر می‌رسد، دست‌کم در لحظات نخستین قیام سراسری مردم سوریه، نشانی از ایده‌ی خودگردانی مناطق کردنشین یا آنچه بعدها تبلیغات دولتی سوریه و ارتش آزاد (هر دو با هم!) بر آن تاکید داشتند، یعنی تجزیه‌طلبی و اعلام استقلال در میان جوانان معترضی که به خیابان‌های شهرهای کردنشین آمده بودند دیده نمی‌شود. در حقیقت مردم کرد همراه با دیگران علیه دشمن مشترک یعنی دیکتاتوری رژیم بعث به تظاهرات می‌آمدند.

فؤاد در مورد حضور پ.ک.ک و هوادارانش در تظاهرات می‌گوید:

«در روزهای ابتدایی انقلاب، وقتی که جوانان و زنان و مردان به خیابان می‌آمدند، هواداران پ.ک.ک شاید در جمع‌های سی نفره، جدا از جمعیت و گاهی در میان دیگران، با پرچم و نشان‌های اوجالان به خیابان می‌آمدند. بگذار احساسم را بی‌تعارف بگویم: حس می‌کردم که مردم آن‌ها را بیش از حد رادیکال می‌دانستند! مردم در ابتدای قیام، از حمل سلاح نگران می‌شدند، چراکه تصور نمی‌کردند روزی در سوریه بتوان با سلاح به خیابان آمد و اعتراض کرد! گذشته از آن نگران بودند که به رژیم بهانه‌ای برای کشتار مثل کشتار قامیشلو [5] داده شود. فکر می‌کنم در مجموع، در روزهای ابتدایی قیام، کسی آپوچی‌ها [6] (آپوئیست) را جدی نمی‌گرفت. کردها حتی نمی‌دانستند که آن‌ها چه می‌خواهند. مردم سقوط بشار را می‌خواستند.»

نکته‌ی مهم دیگر این است که رژیم اسد از همان ابتدا سعی کرد تا تضادهای ملی و مذهبی درون سوریه را پررنگ کند. به این ترتیب، مخالفین اسد که در روزهای ابتدایی بر تمایز هویتی تأکیدی نداشتند، پس از مدتی به این نتیجه رسیدند که باید از ابتدا مقابل هر نوع خواست دموکراتیک سیاسی قوم‌گرایانه درون سوریه ایستاد! این استراتژی رژیم بعث بود که مخالفین سیاسی خود را از هویت‌های ملی درون سوریه، خصوصاً کردها به بهانه‌ی تجزیه‌طلبی بترساند. سازمان‌های نظامی/سیاسی مخالفان که از یکسو زیر چتر **جیش الحر** [7] یا ارتش آزاد جمع شده بودند و از سوی دیگر جهادگرایانی که سال‌ها فعالیت‌شان تحت کنترل رژیم بعث بود و حالا آزاد شده بودند، و نیز لیبرال‌ها و جهادی‌ها همگی بر این استراتژی مهر تایید زدند.

حالا مساله این نبود که برای سرگونی اسد می‌توان بر همکاری همه‌ی شهروندان سوریه حساب کرد، مساله این بود که برای سرنگونی اسد و **جلوگیری از تجزیه‌طلبی و قدرت‌گیری کردها** بر همکاری شهروندان سوریه حساب می‌کنیم! مخالفین دیکتاتوری اسد به مرور این ایده را پروراندند که کردها تجزیه‌طلبند و خائن به انقلاب مردم سوریه!

مطمئناً بخشی از این ایده (تجزیه‌طلبی کذایی کردها) ساخت و پرداخت MIT یا سازمان امنیت ترکیه بود. چراکه مخالفان سیاسی اسد از ابتدا راه خود را به سهولت به ترکیه گشودند و در ارتباطی نزدیک با دولت متمایل به اسلام‌گرایان/اخوان المسلمین ترکیه عمل کردند. دولت ترکیه هم نگرانی‌هایی درباره‌ی سرنوشت کردهای سوریه داشت. این رژیم نمی‌توانست شاهد قیامی عمومی در جنوب ترکیه و مناطق کردنشین، متأثر از شورش در شمال سوریه باشد. نه تنها برای رژیم ترکیه، بلکه برای دیگر حکومت‌های منطقه نیز، شورش ملی کردها متأثر از تحولات سوریه می‌تواند کابوسی ناخوشایند باشد. افزون بر این در ترکیه زیرساخت‌های یک قیام عمومی ملی‌گرایانه‌ی کردی، به همت پ.ک.ک، چهار دهه است که ایجاد شده است. شاید تنها جرقه‌ای برای شعله‌ور ساختن خواست‌های انباشت شده‌ی کردهای ترکیه نیاز بود. این مساله بهانه‌ای لازم برای دولت ترکیه بود که نگران پیروزی خواست‌های ملی‌گرایانه‌ی کردها در شمال سوریه باشد و تا آنجا پیش برود که در دشمنی با آن‌ها از رژیم اسد پیشی بگیرد.

به هر صورت هم مخالفین اسد، هم رژیم بعث و هم دولت‌های منطقه‌ای با گشوده شدن زخم سرکوب ملیت‌ها در سوریه موافق نبودند. روند حوادث اما کنترل آن را از دست بازیگران درونی داستان گرفت.

جنگ سریکانی

شاید تقریباً چهار ماه پس از آغاز قیام مردم سوریه و کشتار بی‌رحمانه‌ی معترضین غیر مسلح توسط ارتش و نیروهای امنیتی، ایده‌ی مسلح شدن اعتراضات شکل عملی گرفت و نخستین درگیری‌ها با رژیم اسد از سوی

معترضان آغاز شد. در ابتدا گروه‌های کوچکی برای دفاع از معترضان در خیابان و تظاهرات مسالمت‌آمیز آن‌ها در مقابل یورش‌های ناگهانی نیروهای امنیتی رژیم بعث اسلحه حمل می‌کردند. اندک اندک دامنه‌ی درگیری‌های مسلحانه با رژیم خصلتی عمومی یافت و گروه‌های مسلح پا به میدان گذاردند.

مساله‌ی حیاتی برای رژیم بعث حفظ کنترل مناطق مرکزی، شام (دمشق)، حلب و مناطق علوی‌نشین غربی سوریه مثل لاذقیه و طرطوس بود. این اولویت منجر به تمرکز نیروها در این مناطق و فراخوانی نیروها از مناطق کم اهمیت‌تر شد. در این بین مخالفان سازمان‌یافته‌ی مسلح به مناطق شمالی که تمرکز ارتش رژیم در آنجا کمتر بود حرکت کردند. می‌توان دو جریان عمده‌ی مسلح را در میان مخالفان دسته‌بندی کرد: **جیش‌الحر** و **جهادگرایان** (جبهه‌النصره و دیگر اسلام‌گرایان که خواهان استقرار قوانین شریعت بودند). نماینده‌ی سیاسی مخالفان SNC [8] یا شورای ملی سوریه بود که تلاش کرده بود نمایندگانی از اقلیت‌های ملی سوریه از جمله کردها و آسوری‌ها را به سازمان خود جذب کند. SNC هرگونه نظر درباره‌ی حقوق اقلیت‌ها را به فردای سرنگونی رژیم اسد موکول کرده بود. لذا هیچ ضمانت لفظی‌ای در مورد حقوق ملی کردها در دستور کار SNC نبود.

در این میان نیروهای جهادی (عمدتاً جبهه‌النصره)، یورش به سمت شهرهای کردنشین را آغاز کرده بودند و چند مقر ارتش را در این مناطق تصرف کردند. در سال 2012 جهادگرایان موفق شدند شهر سریکانی (نام عربی آن راس‌العین) را تصرف کنند. و در حال پیش‌روی به **دریسیه** و دیگر شهرهای مجاور بودند.

از آغاز تحولات در سوریه، پ.ک.ک تلاش کرده بود مجدداً شبکه‌های شهری خود را در این مناطق فعال کند. هرچند که سرعت سیر تحولات بیش از سرعت سازمان‌دهی آن‌ها بود. اما موفق شده بودند برخی از گریلاهای خود را به این مناطق برسانند. کادرهای شهری یا آنچه که از آن با نام **ملیس** یاد می‌شود سعی در تبلیغ ایده‌های حزب و آلترناتیو پیشنهادی آن داشتند. نمی‌توان تصور کرد که در وضعیت در هم آشفته‌ی آغازین قیام مردم سوریه، آن‌ها موفقیت‌های چشمگیری داشتند. اما مساله در این وضعیت تنها تبلیغ سیاسی نبود! چرا که وضعیت منحصر به فرد و خطرناکی که ایجاد شده بود، دیگر تعلل و کندی را بر نمی‌تافت. وضعیت خطرناک این بود که حالا باندهای گانگستری جهادی در حال تصرف یا در حال برنامه‌ریزی برای تصرف شهرهای عمدتاً کردنشین بودند. از سوی دیگر، ارتش سوریه رغبتی به جنگ در آن مناطق نشان نمی‌داد.

عمر اودکی [9] یکی از فعالان مارکسیست کهنه‌کار که خود سال‌ها تحت تعقیب رژیم بعث بوده است، از سازمان‌دهندگان مقاومت در برابر یورش جهادگرایان به شهر سریکانی و از آغاز ماجرا شاهد نزدیک آن بود.

«حدود بیست یا بیست و پنج نفر از جوانان این محله را جمع کردیم. تعداد ما بیشتر از سلاح‌هایمان بود! اما همین برای مدتی مقاومت کافی بود. از میان این جوانان کسی تجربه‌ی نظامی نداشت. چند نفر در چند روز نخست شهید شدند، تقریباً می‌دانستیم که سرانجام این محله هم به دست جهادی‌ها می‌افتد. اما چند گریلا از راه رسیدند. شاید شش نفر! ما به آن‌ها می‌گفتیم که در کجا موضع بگیرند. در ابتدا با جنگ چریکی شهری آشنا نبودند، به مرور تعدادشان بیشتر شد. همین حضور آن‌ها بود که روحیه‌ی ما را چند برابر کرد. آمده بودند کنار ما و برای ما بجنگند!»

محلّه‌ای که **عمر اودکی** از آن نام می‌برد تا حدود دو سال جنگ سریکانی به دست دشمن نیفتاد. آن محلّه را «محلّه‌ی مقاومت» [10] می‌نامند. آنچه اهمیت دارد، درک این نکته است که هسته‌ی ابتدایی **انقلاب روژاوا** در اثر شرایط زیستی/تاریخی منحصر به فردی در چنین لحظاتی ساخته شد. اجتماعات مردمی، گروه‌های متحد، برای هدفی مشخص ایجاد می‌شوند. گروه‌هایی که نه تنها قصد دفع یورش اسلام‌گرایان را دارند، بلکه خواسته‌های مشخص سیاسی/اجتماعی‌ای هم دنبال می‌کنند. این وضعیت برآمده از یک شرایط سرتاسری انقلابی در سوریه است، و حالا با یک ارتجاع (از جهاتی) به مراتب هولناک‌تر از رژیم ترور اسد مواجه شده‌اند. هسته‌های متحد مسلح نزدیک‌ترین بدیل سیاسی ممکن را اتخاذ می‌کنند. می‌توان هر تاریخی برای شکل‌گیری YPG یا **یگان‌های مدافع خلق** در نظر گرفت، اما شرایط ویژه‌ی جنگ سریکانی بی‌تردید می‌تواند نه تنها لحظه‌ی آغاز عملی و هم‌زمان نمادین شکل‌گیری **ی.پ.گ** باشد، بلکه آغاز عملی تحول در سراسر شمال سوریه یا روژاوا نیز شمرده شود. نمادین از آن روی که کمون‌های مردمی مسلح شکل گرفتند. آن‌ها مردمی عادی بودند در شرایطی غیرعادی! احتمالاً کسی از میان آنان تجربه‌ی نظامی نداشت، اما خصلت ویژه‌ی جنگ بر سر مرگ یا زندگی آن‌ها را برای دفاع از خود متحد ساخت. از درون این تجربه است که **یگان‌های مدافع خلق** اعتبار مردمی می‌یابند، از درون این تجربه است که ایده‌ی بدیل **پ.ک.ک** مخاطب می‌یابد و مردم کرد خود را به شکلی مدیون فداکاری گریلاها می‌دانند.

گریلاهایی که از کوه‌های تحت کنترل **پ.ک.ک** آمده بودند، در **رمیلان** و **دیریک** و چند شهر دیگر برای پیش‌گیری از بهانه دادن به مخالفین مسلح رژیم، نیروهای ارتش اسد را از منطقه اخراج کردند. در روایتی دیگر، عده‌ای بر این باورند که این صلحی غیر رسمی بین **پ.ک.ک** و رژیم بعث بود که پادگان‌های خود را در شمال کشور تخلیه کند، به شرطی که **پ.ک.ک** جلوی پیش‌روی مخالفان مسلح را بگیرد. هر دلیلی هم که پشت این عمل باشد، به هر حال **پ.ک.ک** توانست کنترل شهرهای مهم کردنشین را به دست بگیرد.

به مرور **پ.ک.ک** که حالا در منطقه توسط PYD نمایندگی می‌شد، کنترل نظامی و سیاسی خود را تحمیل کرد. ایست‌های بازرسی در میان راه‌ها و اطراف شهرها و داخل آن‌ها ایجاد شد. مذاکره با مخالفین سوری برای اعمال آتش‌بس بارها انجام شد. مذاکراتی که متأسفانه هیچ نتیجه‌ای در کار نداشت. SNC تلاش می‌کرد که آتش‌بس برقرار کند و از سویی دیگر نیروهای جبهه‌النصره به ایست‌های بازرسی حمله می‌کردند! از سویی **پ.ک.ک** در این مذاکرات پیشنهاد تشکیل شوراهای مردمی و کنترل شهرها و مناطق آزاد شده توسط این شوراها را می‌داد، اما از طرف دیگر (یعنی ارتش آزاد و اسلام‌گرایان جهادی) این پیشنهادها را یا رد می‌کرد و یا با عملیات نظامی به مواضع **ی.پ.گ** آن‌ها را بی‌اثر می‌ساخت.

جبهه‌النصره و ارتش آزاد بارها در مذاکرات با **پ.ک.ک** خواستار اخراج نیروهای غیرسوری از صحنه‌ی نبرد شده بودند و در مواردی اعلام کرده بودند که ایرانی‌ها و عراقی‌ها و ترک‌ها نه تنها در سریکانی که در سایر مناطق شمالی سوریه در حال جنگ اند! مراد آن‌ها از این اشارات، یک واقعیت در ساختار حزبی **پ.ک.ک** بود که کرده‌های هر چهار پارچه‌ی کردستان در آن عضویت دارند. مشخصاً در نبرد سریکانی برای مدتی طولانی فرماندهی ارشد **ی.پ.گ** که گاهی طرف مذاکره با گانگسترهای جهادی و ارتش آزاد بود، یک کرد ایرانی بود.

مهمترین مشکل SNC در این بازه‌ی زمانی، بی‌توجهی به یک واقعیت غیرقابل‌انکار و آن حقوق ملی اقلیت‌های ساکن سوریه، از جمله کردها بود. SNC حتی بر سر حذف واژه‌ی عربی از **جمهوری عربی سوریه** با طرف کرد به موافقت نرسید! حمایت بی‌دریغ ترکیه در این جنگ و موارد دیگر، در محاصره

بودن مردم کرد را به آنها عملاً نشان داد. ترکیه مرزهای خود را برای انتقال نیروهای جبهه النصره به سمت سریکانی گشوده بود. سرانجام اما، جبهه النصره و دیگر گروه‌های جهادی متحمل شکستی سخت شدند و منطقه‌ی سریکانی و اطراف آن را واگذار کردند و رفتند. تمام این حوادث، بی‌پناهی و وضعیت مخاطره‌آمیز مردم کرد در سوریه را نشان می‌داد. آنها می‌دانستند که اگر امروز اسد از منطقه خارج شده، هیولاهایی وارد شده‌اند که ابایی از کشتار دسته‌جمعی ندارند و آنها را بابت کرد بودن کافر می‌دانند.



سازمان و ایدئولوژی بدیل

چطور ایده‌های پ.ک.ک در غوغای جنگ داخلی سوریه به شمال سوریه راه یافت؟ چگونه توانستند از پایگاهی توده‌ای برخوردار شوند در حالی‌که پیش از آن بنا به دلایل متعددی از آن بی‌بهره بودند؟ ایده‌ی

«کنفدرالیسم دموکراتیک»، «انقلاب زنان»، «کمون‌های محلی» و یا «نیروهای دفاع مردمی» چگونه در شمال سوریه رشد کرد؟

احتمالاً عوامل متعددی را می‌توان برشمرد، اما قطعاً نمی‌توان از وضعیت ویژه‌ی سیاسی/تاریخی در شمال سوریه چشم پوشید. جنگ سریکانی، شاید امروز تنها یک جنگ در فهرست جنگ‌های بی‌شمار آن منطقه محسوب شود، اما می‌تواند به طور نمادین نقطه‌ی آغاز عملی‌ترین تمامی آن ایده‌ها باشد. این جنگ به‌دور از هر نوع سازمان یا حزب خارجی علیه شهروندان عادی آغاز شد. کسی به آن‌ها آموزش‌مقدماتی حمل‌سلاح نداده بود که ناگهان خود را در میدان یک جنگ یافتند. مردم خود را در شکل هسته‌های محلی سازمان‌دهی کردند. زمینه‌ی این عمل آن بود که در سوریه، کشور متبوع‌شان، قیامی علیه دیکتاتوری رژیم فاسد اسد رخ داده است! حالا با یک واپس‌گرایی عمیق روبه‌رو شده‌اند. پس برای بدیلی بهتر باید مبارزه کنند، یا حتی ساده‌تر از آن، باید بجنگند که اسیر یا کشته نشوند.

در این وضعیت ویژه بود که نیروهای پ.ک.ک ایثارگرانه در کنار آن‌ها حاضر شدند. این بهترین شیوه‌ی تبلیغ ایدئولوژی بود، تبلیغ عملی آن. آن‌ها تنها کسانی بودند که در جهان بی‌رحم اطراف‌شان دست یاری دراز کردند. اما تنها مساله این نبود. چرا گروه‌های دیگر موفق به کسب یک وجهه‌ی توده‌ای نشدند؟! پاسخ این است که احتمالاً گروه دیگری در آن مقطع وجود نداشت و دیگر آن‌که قدرت بسیج و سازمان‌دهی پ.ک.ک را نداشتند.

در حقیقت دو عامل اصلی منجر به پذیرش عمومی پ.ک.ک در آن شرایط ویژه شد: سازمان‌دهی و ایدئولوژی ناسیونالیستی کردی. تجربه‌ی بیش از سی سال جنگ با یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های جهان، از نیروی نظامی پ.ک.ک یک ارتش با تجربه و آموزش‌دیده ساخته بود. معنای این گفته زمانی مشخص می‌شود که برای مثال به تلفات طرفین و تعداد نیروهای طرفین در جنگ سریکانی (تنها برای مثال در این جنگ) نگاهی بیندازیم. در آن وضعیت جنگی به راحتی و با کمک یک دولت خارجی مثل ترکیه می‌توان یک گروه چند ده نفره‌ی مسلح تاسیس کرد، اما نمی‌توان تضمینی برای بقای آن‌ها داشت! [11]

یک سازمان آماده با ساختاری آماده در حال عمل است. طبیعی است که قدرت جذب در حین عمل را می‌یابد. می‌تواند به مردم امکان سازمان‌دهی و خود سازمان‌دهی را ارائه کند. امکانات لجستیکی متعددی دارد و در لحظه‌ی موعود فداکارانه در کنار مردم کرد قرار گرفته است.

همین اتفاق به شکلی دیگر در منطقه‌ی سنگال در شمال عراق در سال 2014 نیز تکرار شد. در حالی‌که داعش در تعقیب مردم سنگال (که عمدتاً ایزدی بودند، اما اقلیت شیعه یا حتی مسیحی نیز در آن منطقه زندگی می‌کردند) بود، پیشمرگه‌های KDP یا حزب دموکرات کردستان عراق (بارزانی) نه تنها از مقابل ارتش داعش فرار کردند، بلکه از تحویل سلاح به مردم سنگال در لحظه‌ی نزدیک شدن داعش نیز خودداری کردند. یک دسته‌ی 9 نفره‌ی گریلاهای پ.ک.ک با سلاح‌هایی سبک، آتش محافظ برای مردم ایجاد می‌کنند. و نهایتاً راهرویی برای گذار مردم از سنگال به روژاوا می‌گشایند. در لحظه‌ای که نه ارتش عراق، نه پیشمرگه‌های بارزانی و نه هواپیماهای ائتلاف، اهمیتی به نسل‌کشی ایزدی‌ها نمی‌دهند، گریلاهای پ.ک.ک فداکارانه در کنار آن‌ها می‌ایستند و عملاً نشان می‌دهند که نیروی قابل اعتماد در ضروری‌ترین لحظه‌اند. آن‌ها عملاً خود را به شکل نیروهای مدافع خلق [12] معرفی می‌کنند.

از سویی دیگر مساله برای مردم کرد تنها جنگ نبود. آن‌ها مجبور شدند که به دنبال بدیلی برای وضعیت موجود بگردند. پ.ک.ک حزبی بود که یک ایدئولوژی آماده برای ارائه داشت و یک برنامه

برای آینده. مردم کرد دریافتند که برای بقا در این وضعیت دشوار به بدیلی مترقی نیاز دارند که نه تنها امیدهای دموکراتیک قیام عمومی مردم سوریه علیه دیکتاتوری رژیم اسد را برآورده کند، بلکه باید رویای احقاق حقوق ملی کردی را نیز پاسخگو باشد. این مساله یکی از جدی‌ترین کمیوهای قیام مردم سوریه بود. در آنجا سازمان یا حزبی با نفوذ توده‌ای وجود نداشت که توان سازمان‌دهی مردم را داشته باشد. از سویی دیگر، اشارات عمده‌ی مخالفان سیاسی به گذار از رژیم اسد به تنهایی کافی نبود. بدیلی منسجم و نظری برای آینده وجود نداشت یا به چشم نمی‌آمد.

این دو مساله می‌تواند یکی از جدی‌ترین درس‌های موفقیت پ.ک.ک در سوریه باشد: سازمان‌دهی و ایدئولوژی‌ای منسجم که توان ارائه‌ی بدیل را داشته باشد. اما باید دید تا چه حد این ایدئولوژی با تبلیغات یا ضد تبلیغاتی که از منطقه صادر می‌شود هم‌خوان است. آیا حقیقتاً در روزاوا دموکراسی بی‌دولت حاکم است؟ آیا در روزاوا انقلاب زنان در رادیکال‌ترین شکل خود به وقوع پیوسته است؟ آیا روزاوا همان منطقه‌ای است که قرار است بار تاریخی مبارزات ضد امپریالیستی یا ضد سرمایه‌داری را به دوش بکشد؟ مثل انقلاب اکتبر؟ یا انقلاب چین؟ یا آیا فلسطین قرن بیست و یکم است؟ آیا در روزاوا حقیقتاً انقلابی اجتماعی رخ داده؟ به این معنا که دگرگونی طبقاتی اتفاق افتاده است؟ یا تنها انقلابی سیاسی یا شاید محدودتر، انقلابی در عرصه‌ی حق عمومی اقلیت‌ها در کاربست زبانی‌شان ایجاد شده است؟ این‌ها و سوالاتی بیش از این را باید در نوشته‌های دیگر دنبال کرد.

یادداشت‌ها

1. روزاوا در زبان کردی به معنای غرب است. کردستان سوریه را به نام کردستان غربی یا پارچه‌ی غربی کردستان بزرگ می‌دانند.
2. در این‌جا شاید بهتر باشد که درباره‌ی تحلیل‌های نزدیک به «ارتش آزاد» در مورد «روزاوا» نکته‌ای را در نظر گرفت؛ تحلیل‌هایی از این دست عمدتاً به یک افراط مخرب یا به بیانی بهتر، یک سیاه‌نمایی محض منتهی می‌شوند. شاید دلیل نه چندان پنهان در پس پشت این تحلیل‌ها، جدا از سرسپردگی به MIT یک مکانیسم دفاع روانی باشد: «چرا آن‌ها توانستند کاری را انجام دهند که ما می‌خواستیم اما قادر به عملی ساختن آن نبودیم!» بخشی از اتهامات افراطی به «روزاوا» از سوی جریان نزدیک به «ارتش آزاد» برآمده از یک حسادت خشن کودکانه است.
3. می‌توان لیست بلند بالایی از احزاب و سازمان‌های سیاسی کرد در سوریه ارائه کرد که برخی از آن‌ها سال‌ها پیش از پ.ک.ک در سوریه دست به عمل زده‌اند. رژیم بعث به کردهای سوریه مشکوک و بی‌اعتماد بود، نه تنها به این دلیل که از ایجاد جنبشی ناسیونالیستی در میان آن‌ها می‌هراسید، بلکه از حضور قدرتمند اندیشه‌ی ناسیونالیستی در میان کردهای سوریه نگران بود، اندیشه‌ای که خود را گاه به شکل سازمان‌های سیاسی ضد رژیم اسد آشکار می‌کرد.
4. نام مستعار.
5. اشاره‌ی او به قیام در شهر قامیشلو در سال 2004 است. در یک مسابقه‌ی فوتبال میان یک تیم عرب و کرد، هواداران عرب با عکس‌های صدام حسین به ورزشگاه آمدند و هواداران کرد را با شعارهایی مثل «اینجا را حلبچه می‌کنیم!» مورد اهانت قرار دادند. درگیری از سطح استادیوم ورزشی فراتر رفت و به شورش در سطح شهر گسترش یافت. ارتش رژیم بعث معترضین کرد را که عمدتاً جوان بودند، به گلوله بست. موضع‌گیری پ.ک.ک درباره‌ی این حادثه تا به امروز مبهم باقی مانده است. برخی از مخالفین پ.ک.ک بر این باورند که پ.ک.ک که با نام PYD در سوریه فعال بود، با اجتناب از موضع‌گیری شفاف

درباره‌ی آن حوادث، جوانان را به آرامش و دوری از خشونت تشویق کرد. در حالی‌که برخی از هواداران پ.ک.ک معتقدند در آن زمان شرایط لازم برای برپایی قیامی دامن‌دار برای ملت کرد مهیا نبوده است.

6. آپوچی یا آپوئیست، به هواداران نظریه یا فلسفه‌ی عبدالله اوجالان (آپو) اطلاق می‌شود.

7. نباید خصلت «فرصت‌طلبی» سیاسی بخشی از جمع ابتدایی مؤسس ارتش آزاد را فراموش کرد. افرادی که خود تا مدت‌ها در سرکوب و کشتار مردم سوریه پس از آغاز انقلاب دست داشتند و تنها با اولویت منافع شخصی تغییر موضع دادند. «آگاهی سیاسی» ضرورتاً عنصر تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری بخش قابل‌توجهی از بنیان‌گذاران ارتش آزاد نبوده است.

8 . Syrian National Council

9. Omer Evdeki

10. Taxa Berxwedan

11. در این مورد مستند (2016) My Paradise می‌تواند ایده‌هایی جالب از وضعیت آشفته‌ی شهر سریکانی در این جنگ را ارائه دهد. یکی از شخصیت‌های فیلم، یک خواننده‌ی عرب اهل شهر سریکانی است که تا پیش از جنگ یک خواننده‌ی معمولی پاپ بوده و حالا پس از شروع قیام مردم سوریه به اسلام جهادی متمایل شده است. او (احتمالاً به کمک ترکیه) پس از آغاز جنگ در سریکانی یک دسته‌ی نظامی به نام خود تاسیس می‌کند! ایجاد چنین دسته‌های مسلحی چندان هزینه‌ای برای افراد نداشت.

12. نام ارتش پ.ک.ک Heza Parastina Gel یا نیروی مدافع خلق است.